روزنامه شرق

فرهنگ

پرونده «عبدالرحمان سیف‌آزاد» صفحه ۸

دنیای نه‌چندان مسخره جاسوسان صفحه ۸

طلاق ۱۳هزار و ۴۲۴ مرد بالای ۵۰سال صفحه ۱۰

عکس: رئوفه رستمی، شرق

پدیده «سندرم آشیانه خالی» در گفت‌وگو با آذر تشکر

باید امر اجتماعی را زنده کرد

نگار حسینی

می‌گویند این‌همه تمایل به تجرد و تفرد در جامعه ایران که در محافل روشنفکری بر آن تاکید می‌شود، نگران‌کننده است و آشیانه‌های خالی تنها افسردگی و سردرگمی بیشتر آدم‌ها را در پی دارد. گویی در جامعه امروز ایران افراد از امر اجتماعی و ساختن با دیگران ابا دارند و ترجیح می‌دهند وارد گرفتاری‌های آن نشوند و این هشداردهنده است. با «آذر تشکر»، جامعه‌شناس در مورد آشیانه‌های خالی در جامعه ایران گفت‌وگو کرده‌ایم:

به‌نظر می‌رسد با هسته‌ای‌شدن خانواده‌ها در جامعه ایران «سندرم آشیانه خالی» در میان والدینی که فرزندانشان خانه را ترک می‌کنند، بیش از گذشته دیده می‌شود. گفته می‌شود در نتیجه این سندرم، زوج‌های پا به سن گذاشته دچار اختلاف می‌شوند، از هم جدا می‌شوند یا... نتایج چنین پدیده‌ای چه خواهد بود و آیا لازم است در این مورد نگران باشیم؟

مفهوم سندرم آشیانه خالی یک تعبیر پزشکی- زیست‌شناسی است که در روانشناسی وارد شده و در تحلیل مسایل بازنشستگی و سالمندی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مفهومی سمبلیک است از وضعیت پرنده‌های نر و ماده بعد از بزرگ‌شدن جوجه‌ها و پرگرفتن و رفتن آنها از آشیانه. سندرم هم مجموعه علایمی است که به هم مرتبط هستند و شما را به یک پدیده یا بیماری در پزشکی رهنمون می‌کنند. همان‌طور که گفتم بیشتر از این مفهوم در بحث‌های روانشناسی دوران پیری و بازنشستگی استفاده شده است. هنگامی که دونفر با هم ازدواج می‌کنند و بچه‌دار می‌شوند، سرشان به دردسرهای مربوط به بچه‌ها گرم می‌شود. وقتی که بچه‌ها بزرگ می‌شوند و خانه را ترک می‌کنند، خانه از بچه‌ها و همه دردسرهای مربوط به آنها خالی می‌شود. ناگزیر چیزی باید این فضای خالی را پر کند. این دونفر به‌طور معمول تاریخچه‌ای با هم دارند و بهانه‌ها و دلایل بسیار برای اینکه گذشته را با هم مرور کنند. در نهایت این گذشته هوار می‌شود روی ذهن زوجی که پا به دوران بازنشستگی می‌گذارند. بار این گذشته‌ای که با بچه‌ها سپری شده است، اشتباهات، خطاها، دلخوری‌ها، آنچه فراموش شده بوده و... سنگینی می‌کند و هر دو احساس می‌کنند زمان تسویه‌حساب است. در نهایت، این رابطه دیگر یک رابطه مطلوب نیست. دلیل آن این است که فضایی خالی پیدا شده تا مسایل فراموش شده بالا بیاید و مشکل ایجاد کند؛ مثلا بخشی از طلاق‌ها و اختلافات دوران بازنشستگی را می‌شود اینگونه توضیح داد، اما این فقط یک وجه قضیه است.

به‌نظر من می‌شود از مفهوم «سندرم آشیانه خالی» متناسب با وضعیت جامعه معاصر ایرانی نکات جامعه‌شناختی مهمی بیرون کشید؛ یعنی این مفهوم را برای توضیح پدیده‌های اجتماعی دیگر و وسیع‌تر از پدیده سالمندی استفاده کرد. می‌شود گفت اساسا موضوع مربوط به دوران مدرن و به این است که به هر حال در دوران مدرن آدم‌ها در زندگی‌های شخصی‌شان که فردی و اتمیزه شده است، چقدر احساس جداماندگی و دورافتادگی می‌کنند.

شما به دورافتادگی اشاره کردید. انسان‌ها در جامعه امروز از چه دور مانده‌اند و این چه اهمیتی دارد؟

از یک اجتماع بزرگ‌تر. گفته می‌شود به میزانی که ما وارد دوران مدرن می‌شویم، خصلت اجتماعی جامعه کم می‌شود؛ یعنی افراد در کنار هم زندگی می‌کنند اما در تفرد به‌سر می‌برند. روزبه‌روز ارتباطات اجتماعی کمرنگ‌تر و کمرنگ‌تر می‌شود. شما خودتان را به‌عنوان یک فرد درنظر بگیرید؛ صبح از خانه بیرون می‌آیید و سرکار می‌روید؛ مجموعه روابطی سر کار دارید که اغلب تنش‌آلود و سلسله مراتبی است و شما را به‌عنوان یک هسته در یک مجموعه قرار می‌دهد. در واقع شما با روابط مشخصی به بقیه مجموعه وصل هستید. روابط کاری برای شما خیلی جای توسعه ندارد. اگر شما شغل دوم و سوم نداشته باشید، از محل کار به خانه می‌روید. در خانه که هستید، به همان نسبت روابط مدرن موجب شده که پیوندهای خانوادگی‌تان کمرنگ و محدود شود و آنجا هم خیلی اجتماعی نیستید. در اتاق را می‌بندید و پشت کامپیوتر می‌نشینید و غرق در شبکه‌های اجتماعی، تلویزیون و ماهواره یا موبایلتان می‌شوید. بعد خسته می‌شوید و می‌خوابید و فردا همین سیکل ادامه می‌یابد. اگر یک فرصتی را در طول هفته بگذارید که از خانه بیرون بیایید و بخواهید که از فضای عمومی استفاده کنید، شما با مجموعه روابطی مواجه می‌شوید که شما را به‌عنوان تماشاچی می‌خواهد. در واقع شما را به‌عنوان تماشاچی درمی‌آورد. بخواهم دقیق‌تر توضیح بدهم، این است که فضای عمومی کوچه و خیابان برای شما نقش مصرف‌کننده را تعریف می‌کند. شما تولیدکننده نیستید در فضای عمومی و در کوچه و خیابان و فقط مصرف می‌کنید. یا پول می‌دهید و می‌خرید یا ویترین‌ها و آدم‌ها را تماشا می‌کنید. یعنی شما تصاویر و مضامین و کالاها و همه‌چیز را در مقام مصرف‌کننده مصرف می‌کنید. در پتانسیل تولید اجتماعی نقشی برای شما تعریف نشده؛ شما یک مصرف‌کننده منفعل هستید. در این صورت، شما باز هم در فضای عمومی احساس جداماندگی می‌کنید. بعد به خانه برمی‌گردید و می‌خوابید و فردا صبح سرکارتان می‌روید. این شرایط نرمال و تکراری و نسبتا آشنای یک آدم معمولی است. تا اینجا به‌عنوان یک فرد موضوع را بررسی کردیم. اما معمولا اینگونه نیست. آدم‌ها این جداماندگی فردی را دستکاری می‌کنند یعنی برای مثال ازدواج می‌کنند، یا روابطی ایجاد می‌کنند، با والدین زندگی می‌کنند، یا با خانواده و دوستان، بچه‌دار می‌شوند و... این نوع دستکاری که می‌کنیم برای این است که آشیانه فردی خودمان را که فرض می‌کنیم فضایی خصوصی است، به‌لحاظ اجتماعی توسعه دهیم. طبیعتا زندگی اجتماعی که پیچیده‌تر می‌شود، این توسعه، آرام و راحت نیست. مثلا ما در روابط میان دوستان دچار مشکل می‌شویم، سوءتفاهم پیش می‌آید، از هم خسته می‌شویم، از هم جدا می‌شویم... با همسر دچار تنش‌های مختلف روحی می‌شویم، توقعاتمان و نوع نگاه ما به زندگی با همسرمان متفاوت می‌شود. روندی که می‌خواستیم برای دوری از تفرد پیش بگیریم، دچار خدشه می‌شود. بچه‌دار شده‌ایم و بین ما و بچه‌مان اختلاف نسلی و تغییر فرهنگی پیش می‌آید. به هر حال، در جامعه‌ای که در حال پوست‌اندازی است بچه‌ها با والدین فرق دارند. بنابراین مجموعه‌ای از تنش‌ها در روابط اجتماعی بین دوستان و آشنایان و خانواده، بچه‌ها و والدین و... محیطی را ایجاد می‌کند که احساس می‌کنیم آشیانه ما خالی است. در این رابطه، توصیه‌های اخلاقی خوب است اما خیلی به کار نمی‌آید؛ توصیه‌هایی مثل احترام به سالمندان و زندگی آنها با فرزندانشان. این نگاه‌ها خوب است ولی کار نمی‌کند. چون اولا فضای در اختیار آدم‌ها کوچک است و امکان خانواده گسترده ندارد و ثانیا بین نسل‌ها و آدم‌ها تفاوت دیدگاه هست. آدم‌ها به سادگی از هم جدا می‌شوند و سوءتفاهم‌هایی میانشان پیش می‌آید و از دست هم خسته می‌شوند.

در نتیجه می‌شود گفت اولا مساله سندرم آشیانه خالی فقط به دوران بازنشستگی مختص نیست و وسیع‌تر از این حرف‌هاست. ثانیا این مساله، هم جنبه عینی دارد و هم ذهنی. یعنی جنبه عینی این است که بچه‌ها از خانه

زندگی‌ها به سمت تجرد رفته، سرگرمی‌ها به سمت تجرد و دوری از چالش رفته است و اگر هم چالشی باشد، چالش امن، از پشت کامپیوتر یا گوشی تلفن همراه، یعنی امن است و نهایتا می‌توانی خاموشش کنی. دنبال امنیت می‌گردیم؛ امنیتی که آرامش ما را بر هم نزند. با پدر و مادرها کمتر چالش می‌کنیم، با دوستان کمتر چالش می‌کنیم، پشت نسبیت‌گرایی فرهنگی افراطی پنهان می‌شویم

رفته‌اند و دونفر تنها مانده‌اند یا اینکه آدم‌ها به صورت مجرد و تنها زندگی می‌کنند و تن به «با هم بودگی» در قالب ازدواج یا اشکال آزادانه‌تر نمی‌دهند. اگر هم ازدواج کنند کمتر در ازدواج می‌مانند. آدم‌ها ترجیح می‌دهند تنها زندگی کنند. فضاهای عینی‌زیست برای آدم‌های مجرد و تنها ساخته می‌شود و فضاها کوچکتر و سلولی‌تر می‌شوند. جنبه ذهنی هم این است که اتفاقا شما ممکن است در خانه زندگی کنید با همسر و فرزندان و... ولی همچنان احساس کنید دچار سندرم آشیانه خالی شده‌اید؛ چون روابط اجتماعی، شما را خسته می‌کند، سوءتفاهم ایجاد می‌کند و شما را راضی نمی‌کند. معنایی در روابط اجتماعی خود احساس نمی‌کنید. مجموعا ماحصل همه اینها، ازدست‌دادن معنای اجتماعی در روابط اجتماعی است. سندرم آشیانه خالی از نگاه جامعه‌شناختی -اگر بخواهیم مفهوم را توسعه دهیم - این است که شما در روابط اجتماعی‌تان معنا را از دست می‌دهید. شما نقش فعالی در روابط اجتماعی نمی‌توانید ایفا کنید. در فضای عمومی اجتماعی هم نقش مصرف‌کننده دارید نه نقش تولیدکننده. در روابط اجتماعی شما مصرف می‌شوید، مورد استفاده قرار می‌گیرید و سپس رها می‌شوید و متقابلا به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، شما هم همین کار را با دیگران می‌کنید. شما به‌عنوان موجود فعال در هیچ فضا و در هیچ رابطه‌ای احساس نمی‌کنید که وجود دارید و می‌توانید موثر باشید و تولید رابطه یا احساس مثبت اجتماعی کنید. احساس نمی‌کنید که می‌توانید رابطه اجتماعی را بسازید و توسعه دهید. سرمایه‌های اجتماعی شما در روابط اجتماعی مصرف می‌شوند به‌جای آنکه به کار تولید و توسعه روابط اجتماعی تازه‌تر بیایند.

درمورد شبکه‌های مجازی اجتماعی چطور؟ مگر این توسعه روابط اجتماعی در این شبکه‌ها اتفاق نمی‌افتد؟

بله از یک‌نظر همین است که می‌گویید. اما بحث مهم در فضای مجازی این است که شما از فضای واقعی فرار می‌کنید چون فضای واقعی هزینه‌های زیادی برای شما دارد. دنبال ایجاد روابط اجتماعی ساختگی در فضای مجازی هستید و آن روابط را به شکل بیمارگونه‌ای عینی می‌کنید. آن روابط، عینی نیست ولی شما آن را عینی می‌کنید. افرادی هستند که جوری از روابط فیس‌بوکی حرف می‌زنند که گویی واقعی است. حتی گاهی حواس خود را هم به‌کار می‌گیرند؛ مثلا می‌گویند فلانی را دیدم و به او چنین و چنان گفتم و شما تصور می‌کنید واقعا او را دیده و بعد متوجه می‌شوید که این فلانی، یک دوست فیس‌بوکی است. این نشان می‌دهد که به‌دلیل پرهزینه‌بودن روابط عینی، افراد می‌خواهند فضای مجازی را از جایگاه خودش ارتقای عینی دهند، عینی کنند و از آن استفاده کنند برای اینکه نشان بدهند روابط اجتماعی دارند. تا مدتی ممکن است راضی‌کننده باشد اما بعد از مدتی دو حالت بیشتر ندارد یا فرد آن‌قدر غرق می‌شود که از روابط عینی اجتماعی زده می‌شود و کاملا در آنجا خود را تعریف می‌کند یا خسته می‌شود و احساس بی‌معنایی می‌کند.

چندی پیش، مقاله‌ای منتشر شده بود که نشان می‌داد مغز انسان به‌لحاظ فیزیولوژی امکان ایجاد ارتباط با بیش از صد و خرده‌ای دوست را ندارد. در واقع در این مقاله این نتیجه گرفته شده بود که افرادی که چندهزار دوست در فضایی مجازی مانند فیس‌بوک دارند، اتفاقا آدم‌های تنهاتری هستند و این عدد به‌هیچ‌وجه دلیلی بر اجتماعی‌بودن آنها نیست.

دقیقا. این به آن معناست که شما منزوی و تنها هستید چون خودتان را درگیر ایجاد روابط معنادار با آدم‌ها نمی‌کنید. از برقراری رابطه اجتماعی پایدار با دیگران فرار می‌کنید و عدد و کمیت برایتان مهم می‌شود. چرا که فقط می‌خواهید پشت این عدد تنهایی‌تان را پنهان کنید. بنابراین این تعبیر هم درست است.

فارغ از قضیه فضاهای مجازی، می‌شود این مساله را در فضای عمومی اجتماعی هم بررسی کرد. واقعیت این است که آهسته‌آهسته سبک زندگی و مناسبات اجتماعی از شما آدمی می‌سازد که همیشه به‌طور ذهنی یا عینی در زندگی‌تان دچار سندرم آشیانه خالی هستید. واقعیت این است که بچه‌ها خیلی زودتر از اینکه خانه را ترک کنند، ذهنشان از خانه بیرون می‌رود و سندرم آشیانه خالی ایجاد می‌شود. بچه‌ها به عناوین مختلف از خانه والدین فرار می‌کنند، وقتشان را با دیگران می‌گذرانند و در کافه‌ها و فقط در ساعت‌های محدودی برای خواب به خانه می‌آیند. واقعیت این است که ساعت‌های زیادی خانه به آشیانه خالی تبدیل شده است. حالا آدم‌ها آن قدرها آن را احساس نمی‌کنند تا وقتی که فرزندانشان ازدواج کنند و بروند. پس از آن، این مساله یکباره به چشم می‌آید، وگرنه پدیده‌ای است که در طول زندگی آدم‌ها با آنها آمده است.

شما در جایی اشاره کردید که پدیده سندرم آشیانه خالی در جامعه ایران به‌دلیل تغییرات دوره‌گذار اتفاق می‌افتد اما این موضوع در غرب هم وجود دارد؛ درحالی‌که آنقدرها جوامع غربی را نمی‌شود در حال‌گذار دانست.

در جوامع مدرن این مساله بیشتر در چارچوب نقد نظام سرمایه‌داری بحث می‌شود. بسیاری از فیلسوفان و جامعه‌شناسان این بحث را مطرح کرده‌اند که دوران مدرن از آدم‌ها چه می‌سازد. آنها معتقدند چیزی که ساخته می‌شود، یک سری آدم‌های منفرد است و این از آسیب‌های دوران سرمایه‌داری است. نظام سرمایه‌داری به شدت موفق بوده که آدم‌ها را اتمیزه و منفرد کند و کنش اجتماعی را محو کند و فقط مصرف را بالا بیاورد. همه‌چیز را تبدیل به کالای قابل خریدوفروش کند و همه‌چیز را بفروشد. این نقد کلی به نظام سرمایه‌داری وارد است، اما گویی که ما در جامعه ایرانی، در برخی مواقع با شتاب بیشتر، همان مسیر را می‌رویم؛ با اینکه ما از یک فرهنگ دیگری می‌آییم و یک پیشینه فرهنگی قوی‌تر با پیوندهای اجتماعی قوی‌تری داشته‌ایم. شاید بشود با ترکیباتی از فرهنگ شرقی و غربی و دیدن درست مسایلی که غرب در حال حاضر دارد، راه‌حل‌هایی پیدا کرد. البته این با توجه به این واقعیت است که ما آسیب‌های غرب را می‌بینیم. من اصلا موافق نیستم که بگوییم ما هم داریم به آن مسیر می‌رویم یا حتما باید برویم. ما روی یک تجربه جهانی سوار شده‌ایم. برخی می‌گویند یک فاز عقب‌تر همان مسیر را می‌رویم. ما داریم تصاویر پیش روی آنها را می‌بینیم. ما می‌توانیم در تصاویری که آنها ارایه می‌دهند بازنگری کنیم. ما می‌توانیم بازنگری کنیم یا فکر کنیم که در انتخاب کدام‌یک از مظاهر مدرنیته ناگزیریم و کدام را می‌توانیم دستکاری‌هایی بکنیم که بابت آن دستکاری‌ها، به آن دام نیفتیم. ما از اختلاف بین نسلی ناگزیریم؛ سرعت تغییرات فرهنگی و اجتماعی به حدی است که ما قدرت بازسازی روابط اجتماعی را روزبه‌روز از دست می‌دهیم. والدین با فرزندان به سختی می‌توانند روابط‌شان را بر یک بنای درست عقلانی و عاطفی استوار کنند. اینها همه واقعیات جدی است ولی از سوی دیگر، واقعیت این است که شاید با تصحیحاتی بتوانیم تدابیری برای حل این معضل بیندیشیم و در این رابطه باید مجددا تاکید کنم که هرچند توصیه‌های اخلاقی خوب است اما کافی و کارا نیست. ما بعضا بسیار ناپخته‌تر از غرب با موضوع برخورد می‌کنیم. آنها مکانیسم‌هایی را می‌چینند مبنی بر اینکه مثلا برای سالمندان تورهایی را برگزار می‌کنند، سینما روی موضوع تنهایی آدم‌ها انگشت می‌گذارد، رسانه‌ها توجه عمومی را به این موضوع جلب می‌کنند. فضای مجازی برای آنها وسیله ایجاد شبکه و ارتباط عینی اجتماعی شده است؛ یعنی شما سایت‌های مختلفی می‌بینید که آدم‌ها را کمک می‌کند که روابط اجتماعی عینی دلخواه و کاملا براساس آزادی و انتخاب فردی خود را ایجاد کنند. این روابط اجتماعی که انتخاب‌های آن براساس ترجیحات فردی است، در نهایت به تحقق یک رابطه واقعی در یک فضای عینی می‌انجامد. علایق عینی آدم‌ها به رسمیت شناخته می‌شود و اینها از جمله راه‌هایی است که جوامع غربی برای مساله انزوای اجتماعی پیدا کرده‌اند.

ادامه در صفحه ۱۰

گزارش

طلاق خاکستری

آقا و خانم ایکس تا دیروز به‌عنوان پدر و مادر ایگرگ، زندگی معمولی داشتند. ایگرگ ۲۵ساله شد، ترجیح داد در یک خانه مستقل زندگی کند و والدینش را ترک کرد. ایکس‌ها بعد از ۳۰سال زندگی مشترک که ربع‌قرن آن به‌عنوان پدر و مادر سپری شده بود، ناگهان خودشان دونفری یافتند که لازم نبود پدر و مادر کسی باشند. از آن دوره، همه‌چیز برای آنها تغییر کرد؛ تغییری که زوج پابه‌سن گذاشته برای آن آماده نبودند. در نهایت خانم و آقای ایکس طلاق گرفتند، طلاقی که به طلاق خاکستری موسوم است.

طلاق خاکستری در زوج‌های بالای ۵۰سال را به سندرم آشیانه خالی نسبت می‌دهند. این مدل طلاق میان زوج‌هایی اتفاق می‌افتد که ۲۰، ۳۰ یا حتی ۴۰سال با هم زندگی کرده‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در ۲۰سال گذشته میزان طلاق‌ها در زوج‌های بالای ۵۰سال دوبرابر شده است. روزنامه وال‌استریت‌ژورنال درباره جامعه آمریکا، این اتفاق را گزارش کرده است.

ماجرا از کجا آغاز می‌شود؟ بچه‌ها به سنی رسیده‌اند که خانه را ترک می‌کنند، یا ازدواج می‌کنند، یا در دانشگاه شهر دیگری شروع به تحصیل می‌کنند یا اساسا خانه مجزا می‌گیرند و از والدین مستقل می‌شوند. حالا زوج پابه‌سن گذاشته بعد از ۲۰، ۳۰سال دوباره در فضایی دونفره نفس می‌کشند. به‌نظر می‌رسد همه‌چیز دوباره باید صورتی و عاشقانه و جذاب مانند روزهای اول ازدواج باشد. با این حال داستان جور دیگری پیش می‌رود.

در سال‌های اخیر امید به زندگی به شکل چشمگیری بالا رفته است. حالا کسی که ۴۰ یا ۵۰ساله است می‌تواند با تقریب خوبی امیدوار باشد که ۲۰، ۳۰ یا ۴۰سال دیگر هم زندگی کند. این است که مردم فکر می‌کنند علاقه‌ای ندارند چنددهه باقیمانده از زندگی‌شان را در فضایی سپری کنند که به اندازه کافی برایشان خوشایند نیست.

اما در جایی طلاق‌های خاکستری بعد از دهه‌ها و بعد از مدتی رخ می‌دهد که زوج‌ها به‌نظر می‌رسد به لحاظ مالی و جایگاه اجتماعی در وضعیت پایداری قرار دارند. جدایی می‌تواند خسارت‌هایی به بار بیاورد که به سختی می‌توان آنها را جبران کرد. به علاوه در جایی که تصور می‌شود با استقلال فرزندان، طلاق تاثیر کمتری بر آنها خواهد داشت اما به‌طور مطلق نمی‌توان گفت که جدایی والدین، زندگی آنها را درهم نمی‌شکند.

اما حالا که چنین مواردی بررسی شده و نتایج آن قابل رویت است، ساده‌تر می‌توان راهکارهایی برای مواجهه با آنها در نظر گرفت. واقعیت این است که با اندکی تلاش می‌توان از طلاق‌های ناشی از سندرم آشیانه خالی جلوگیری کرد. یکی از مهم‌ترین اقداماتی که در این زمینه می‌توان انجام داد، گذراندن زمان بیشتر با همسر نسبت به روزهایی است که بچه‌ها در خانه بودند. ارتباط با زوج‌های دیگری که شرایطی مشابه را تجربه می‌کنند نیز می‌تواند مفید باشد. زوج‌ها در این مقطع باید به دلایلی بازگردند که در زمان ازدواج برای بودن با یکدیگر داشتند؛ مرور این دلایل و بازگشت به آنها می‌تواند در پیشگیری از طلاق خاکستری مفید باشد.

نگاه

نشانگان کاشانه خالی

دکتر غلامحسین معتمدی . روانپزشک

جدایی و استقلال نهایی فرزندان از والدین خود اوج فرآیند فرزندپروری و به نوعی نشان‌دهنده نتیجه کیفی آن است. به طور طبیعی این دوره که مرحله‌ای پساوالدی محسوب می‌شود با خروج فرزند از خانه پدری و جدایی فیزیکی از والدین همراه است. ادامه تحصیل در شهری دیگر، ازدواج، اشتغال به کار، توانایی گذران زندگی به تنهایی و استقلال‌طلبی، عوامل و انگیزه‌های این جدایی را تشکیل می‌دهد. دستیابی فرزند به خودکفایی و استقلال طبعا موجب شادی، رضایت و احساس غرور می‌شود، ولی به‌هرحال جدایی از فرزندی که سال‌ها وابسته به والدین و در کنار آنها بوده به‌طور همزمان احساس غمزدگی و اندوه را به‌همراه خواهد داشت. در مواردی که این احساسات منفی، شدت یا مدت بیش‌ازحد داشته باشد با حالتی به نام نشانگان کاشانه خالی (empty nest syndrome) روبه‌رو می‌شویم که یک شرایط بالینی و کلینیکی محسوب نمی‌شود ولی تمام والدین در معرض آن قرار دارند. حالت‌هایی مانند احساس فقدان، غمگینی، بی‌هدفی، احساس طردشدگی، تهی‌بودگی، اضطراب و نگرانی در مورد آینده فرزند تجربه می‌شود. در افراد سالم و در یک زمینه ارتباطی بهنجار تجربه این حالت‌ها، زودگذر و سطحی خواهد بود. ولی در موارد شدید یا طولانی‌مدت می‌تواند منجر به افسردگی تمام‌عیار شود و مداخله حرفه‌ای را طلب کند. وجود سوابقی از اختلالات رفتاری و شخصیتی، تعارضات زناشویی و رابطه، ازدواجی ناپایدار و ناراضی‌کننده، اعتیاد به الکل و مواد، احساس سرزنش بنیادی خود به‌عنوان والد یا همانندسازی بیش‌ازحد با هویت والد و مشکل عدم پذیرش هرگونه تغییر به‌طور کلی از عواملی هستند که در بروز حالت‌های بیمارگونه نقش بازی می‌کنند. این نشانگان در مادران شیوع بیشتری دارد. نباید فراموش کرد که مشکلات همزمانی مانند یائسگی، مرگ همسر، مراقبت از والدین سالخورده و بازنشستگی در تشدید آن موثر است.

در مقابله با این وضعیت، چالش اصلی استقرار رابطه‌ای جدید و متفاوت با فرزند است. بهترین راه برخورد با این چالش استمرار تماس با آنهاست. خوشبختانه امروزه امکانات فناوری ارتباطی پیشرفته برای تماس با فرزندان وجود دارد. با نگاه مثبت به این مرحله‌گذار می‌توان آن را فرصت مناسبی برای تجدید و تعمیق رابطه با همسر، پیگیری علایق شخصی نادیده‌گرفته، روابط دوستانه جدید، گسترش روابط قبلی و استفاده مفید از اوقات فراغت دانست.

پژوهش‌های اخیر تصویر تیره قبلی این وضعیت را تغییر داده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که با تولد فرزندان شادی و رضایت ازدواج کاهش می‌یابد. حضور فرزندان علاوه بر فشار مالی موجب محدودیت‌های زمانی و افزایش وظایف خانه‌داری والدین، به‌خصوص مادران می‌شود. اوقاتی که همسران می‌توانند با هم صرف کنند یک‌سوم زمانی است که قبل از تولد و حضور فرزندان داشته‌اند، بنابراین تغییر می‌تواند مثبت باشد. نتایج یک تحقیق انجام‌شده در آمریکا در سال ۲۰۱۰ روی دوهزارزوج که فرزندانشان به‌تازگی خانه را ترک کرده بودند نشان داد که اکثر آنها احساس می‌کردند ۱۰سال جوان‌تر شده‌اند. وضع مالی مناسب‌تر، افزایش تعداد دوستان، سرگرمی‌های بیشتر و روابط بهتر با همسر نیز توسط این زوج‌ها گزارش شد. این امر در جوامعی مانند کشور ما که الگوهای خانوادگی فرزندمحور به نحو مبالغه‌آمیزی دنبال می‌شود، می‌تواند بامعناتر باشد.

از سوی دیگر برخی واقعیت‌های اجتماعی روند خروج فرزندان از خانواده را برعکس کرده و تصویر نشانگان کاشانه خالی را تغییر داده است. در دهه اخیر از گروهی از فرزندان با عنوان نسل بومرنگ (boomerang generation) نام برده می‌شود.

بومرنگ آلت پرنده بومیان استرالیایی است که پس از پرواز به جای قبلی خود بازمی‌گردد. نسل بومرنگ به بالغین جوانی گفته می‌شود که بر اثر عواملی مانند آمار بالای بیکاری، محدودیت‌های شغلی، مسایل مالی، طلاق و سوءمصرف الکل و مواد به خانه پدری خود بازمی‌گردند. عاری از طنز نیست که در برخی از واژه‌نامه‌ها معادل فارسی «تف سربالا» در برابر لغت بومرنگ به کار رفته است. در مواردی هم بعضی از فرزندان اصلا راضی به ترک خانه پدری نمی‌شوند. ظاهرا این افراد می‌خواهند با مسوولیت‌های محدود فرزندی سرکنند و از طرف دیگر به‌طور همزمان از حقوق ویژه بزرگسالی بهره‌مند شوند.

برخی آمارها در آمریکا نشان می‌دهد که در گروه سنی ۱۸ تا ۳۴سال، ۳۴درصد فرزندان هنوز در منزل والدین خود زندگی می‌کنند در حالی که در یک‌دهه قبل از آن این نسبت برای مردان ۱۵درصد و برای زنان هشت‌درصد بود. در برخی از کشورها مانند ایران از سویی الگوهای ارتباطی قبیله‌ای مربوط به خانواده گسترده هنوز در شهرها دنبال می‌شود و از سوی دیگر تفکیک فردی و شخصیتی اعضای خانواده که لازمه رشد و استقلال فردی است با مشکل روبه‌روست. طبیعی است در چنین جوامعی واقعیت‌های فوق رنگ بومی و محلی گرفته و در مواردی با شدت بیشتری ظاهر می‌شود.